

Received:2024/6/25
Accepted:2024/9/19
Vol.22/No.85/Autumn2025

scientific quarterly journal of Islamic mysticism
erfan.eslami.zanjan@gmail.com
<https://sanad.iau.ir/journal/mysticism>

Historical & Mythological Investigation of Sharaf-e Shams in Mithraic Thoughts

Maryam Shabani, Alisarvar Yaghubi, Mohsen Izadyar

PhD Student, Persian Language & Literature, Arak Branch, Islamic Azad University, Arak, Iran.
Assistant Professor, Department of Persian Language & Literature, Arak, Branch, Islamic Azad University, Arak, Iran. *Corresponding Author, raaymand92@gmail.com
Assistant Professor, Department of Persian Language & Literature, Arak, Branch, Islamic Azad University, Arak, Iran.

Abstract

Ancient rituals and archetypes are long-lasting and enduring, and over time, they adapt and align themselves with the cultures and rituals of their time. Mithraism is one of these ancient and ancient rituals. Mithraism is a ritual of secrets and mysteries, and is full of various symbols and signs, each of which leads man to a wonderful and marvelous thought and belief in Mithraism. Considering the position of the sun among ancient peoples, including the ancient Iranians, and the religion and ritual of Mithraism and its influence and spread among the people of that period, as well as the position of the sun in Iranian-Islamic mysticism and among poets such as Rumi and Khaqani, and the mythological roots of many religious beliefs, in this article we will examine the beliefs associated with the astronomical event of "Sharaf-e Shams". Perhaps, Sharaf-e Shams can be considered one of the symbols of Mehr.

Keywords: Mithraism, archetype, Sharaf-e Shams, Mehr, Rumi.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۴/۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۶/۲۹

مقاله پژوهشی

فصلنامه علمی عرفان اسلامی

دوره ۲۲- شماره ۸۵- پاییز ۱۴۰۴- صص: ۲۶۵-۲۸۶

بررسی اسطوره‌ای- تاریخی شرف شمس در اندیشه‌های مهری

مریم شعبانی^۱

علی سرور یعقوبی^۲

محسن ایزدیار^۳

چکیده

آیین‌های باستانی و کهن‌الگوها دیرپا و ماندگارند و در گذر زمان، خود را با فرهنگ‌ها و آیین‌های روزگار خود سازگار و همسان می‌کنند. مهرپرستی یکی از این آیین‌های کهن و باستانی است. آیین مهر، آیین اسرار و رموز است و سرشار از نمادها و نشانه‌های گوناگونی است که هریک، انسان را به اندیشه و باوری شگفت و شگرف در آیین مهر رهنمون می‌کند. با توجه به جایگاه خورشید در میان اقوام کهن از جمله ایرانیان باستان و دین و آیین مهرپرستی و نفوذ و گسترش آن در میان مردم آن دوره، همچنین جایگاه خورشید در عرفان ایرانی-اسلامی و نزد شاعرانی چون مولانا و خاقانی و ریشه اساطیری بسیاری از باورهای دینی، در این نوشتار، باورهای پیوسته با رخداد نجومی "شرف شمس" را بررسی می‌کنیم. چه بسا، شرف شمس را بتوان یکی از نمادهای مهری برشمرد. کلیدواژه‌ها: آیین مهر، کهن‌الگو، شرف شمس، خورشید، مولانا.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱- دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد اراک، دانشگاه آزاد اسلامی، اراک، ایران.

۲- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد اراک، دانشگاه آزاد اسلامی، اراک، ایران. نویسنده مسئول:

raaymand92@gmail.com

۳- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد اراک، دانشگاه آزاد اسلامی، اراک، ایران.

پیشگفتار

خورشید در آیین مهر

خورشید از آغاز پیدایش تمدن، همواره نگاه بشر را به خود جلب کرده و این توجه در گذر زمان فزونی گرفته است. آیین مهر در ایران و دیگر کشورها یکی از جلوه‌های توجه آدمی به این ستاره درخشان است. خورشید نماد ایزد مهر (میترا) است و میترا خدای نور و خورشید است؛ ایزدی که در خورشید جای دارد و خود خورشید نیست. مدارج و مراتب روحانی در آیین میترا، هفت درجه یا هفت منصب و مقام است؛ ششمین مقام خورشید است. خورشید نماد و نشان ایزد مهر است. مهربان ایران نیز دارای هفت مرحله سلوک بوده‌اند که هریک از این مراحل نماد و نمایانگر یکی از آسمان‌ها و فلک‌های هفتگانه بوده است. در باور مهرپرستان بعد از این آسمان هفت طبقه که هر طبقه به یکی از سیارات مربوط است؛ طبقه هشتمین نیز وجود دارد که جایگاه نور محض و روشنایی بی‌پایان است. "در ادبیات عارفانه نیز "جابر سا و جابلقا" می‌باشد و سهروردی، شیخ اشراق به عنوان "هورقلیا" از آن یاد کرده است. " (میتراثیسم، ۱۶۶ پاورقی)

ارواح آدمیان نیک اهورایی پس از گذشتن از هفت آسمان، شایستگی رسیدن به آسمان هشتم را می‌یابند که جایگاه نور و روشنایی بی‌پایان و بی‌کران است و روان‌های بد نیز به اهریمن سپرده می‌شوند که تا ابد در ژرفای دوزخ عذاب‌کشند و شکنجه‌شوند.

این مراحل سلوک هفتگانه را "هفت‌خوان" نیز نامیده‌اند. زبان دینی پیروان میترا، زبان یونانی بوده است. کتیبه‌ها و سنگ‌نبشته‌های باقی‌مانده از آن‌ها نیز به همین زبان است. نامگذاری هفت مقام و هفت مراحل سلوک نیز به زبان یونانی است. هریک از این مراتب از معنی و مفهوم ویژه‌ای برخوردارند؛ همچنین سالک در هر مرحله وظایف خاصی را نیز عهده‌دار است.

خورشید

مدارج و مراتب روحانی در آیین میترا، هفت مقام یا هفت منصب است. مقام ششم، مقام خورشید یا پیک خورشید است. در "اوستا" به‌ویژه یشت دهم که درباره میثر (=مهر، میترا) است، میترا و خورشید روابط بسیار نزدیکی با هم داشته و در واقع متحد هم هستند؛ نزدیکی و پیوستگی آن‌ها به-

حدی است که مهر، پرتو و آنوار خورشید معرفی شده است. مقام خورشید، پیک و نماینده خورشید و یا همان سُل sol خدای خورشید، میان رومیان یا پیک هلیوس یعنی همان خدای خورشید در اساطیر یونان باستان است. "پیک خورشید" شاخص عنصر رومی و نماینده سُل هلیوس در مجمع مهر دینان است و هلیودروموس، صاحب مقام "پیک خورشید"، در آیین میتراپی کسی که به این درجه از سلوک می‌رسد نماینده خداوندگار خورشید، هلیوس سُل بر روی زمین است. به همین جهت، پیک خورشید، حمایت این خدا یعنی خدای خورشید را به همراه دارد.

نماد و نشانه‌های صاحب مقام پیک خورشید، تازیانه، مشعل و نیم‌تاج تابانی بوده است که دو سوی آن نواری دارد برای بستن به گردن و نگاهداشتن هاله پرتودار به روی سر. سالکان در این مرحله لباس سرخ می‌پوشیدند و یا کمربندی زردرنگ به کمر می‌بستند.

همان‌طور که گفته شد هلیوس Helios در اساطیر یونان از خدایان خورشیدی است و همین‌طور که سُل Sol در اساطیر رومی خداوند خورشید است و در کنار میترا. در مراسم بگماز و مهمانی نیز، چون میترا به معراج می‌رود، سُل یا هلیوس با گردونه چهاراسبه خود، میترا را به آسمان می‌برد. "هلیو دروموس" خورشید است که سوار بر گردونه خود، هر روز می‌تازد و آسمان را درمی‌نورد. به موجب "مهر یشت اوستا" مهر، خود دارای گردونه‌ای است که با چهار اسب سفید مینوی، سُم‌های طلایی هر روز آسمان را درمی‌نورد. در اوستا مهر، انوار خورشیدی است که هر روز پیشاپیش خورشید حرکت و طلوع می‌کند به همین جهت خداوند خورشید با او پیوسته و همراه است. آیین مهر در اروپا این ویژگی را حفظ کرد و هلیوس یا سُل را که در اساطیر یونان و روم خداوند خورشید بودند در کنار میترا قرار دادند.

پیوند خورشید، ایزد مهر و آتش

مهریان "آتش" را پسر خورشید می‌دانستند. چهارمین مقام در سیر و سلوک مهری منصب "شیر" است و "آتش" نیز نماد و نشان شیر است. شیر از همراهان پیوسته و همیشگی میتراست و سالکانی که به مقام "شیر مردی" می‌رسیدند در مراسم و برگزاری مناسک، نقاب شیر بر سر و صورت می‌نهادند. شیر مردان در مراسم دینی و هنگام سماع، چنگ می‌نواختند و لباس‌شان نیز به رنگ ارغوانی و سرخ بوده است. آتش در دین مهری جایگاه ویژه‌ای دارد؛ در اغلب مراسم، آتشگاه یا آتشدان‌ها نیاز است که روشن و افروخته باشند و در مهراب هر مهرابه‌ای، دو آتشدان به چشم می‌خورد و دو ایزد همراه میترا، مشعلی فروزان در دست دارند. در این مرحله بی‌گمان "وَر" آزمایش ایزدی گذر از شعله‌های آتش و پاکیزگی با شعله‌های سوزان آتش یا در چشمه‌های آتشین وجود داشته است.

پرستش خورشید و نمادهای آن در میان اقوام کهن

با نگاهی گذرا و کلی بر اساطیر و تاریخ درمی‌یابیم پرستیدن خورشید در میان اقوام کهن، پیشینه‌ای دور و دیرینه‌ای به بلندای تاریخ پرستش دارد و همواره این ستاره درخشان در زیست و زندگی اقوام ایفاگر نقشی برجسته بوده و چه بسا همچنان باشد؛ بنابراین در بررسی‌ها با نشانه‌ها و نمادهای بسیار و گوناگونی روبرو می‌شویم که هریک نشانگر فرهنگ و باورهای فطری مردمان کهن آن سرزمین و تمدن، در رویارویی با طبیعت است. باورهای ژرف و شگفت‌انگیز که با عناصر طبیعت در پیونداند و در زندگی روزمره‌شان در جریان است. به گونه‌ای که روزگاری در جهان، خورشید به عنوان خدای بلندمرتبه و خدای روشنی، همه‌نگر و منبع حاصلخیزی و حیات، مورد پرستش بود؛ همچنین به سبب طلوع و غروب، نماد مرگ و رستاخیز به‌شمار می‌آمد. خورشید را به‌طور کلی، نرینه می‌دانستند و با ماه که مادینه شمرده می‌شد، پیوستگی داشت. در ادامه جایگاه خورشید را در میان اقوام کهن بررسی کرده و برخی نمادهای پیوسته آن را برمی‌شمریم.

خورشید یا خور یا آفتاب یا مهر (اوستایی: هور)

اقوام سامی و از جمله اعراب بر این باور بوده‌اند که آفتاب هنگام غروب در چشمه گرمی ناپدید می‌شود و بامداد از چشمه حیوان که آن را چاه ظلمات و چاه مغرب هم گفته‌اند، بیرون می‌آید. براساس باوری دیگر، خورشید هر شامگاه در چاه مغرب فرو می‌رود و بامدادان از آن سوی آن خارج می‌شود. همچنین آفتاب را سوار برگردونه‌ای می‌پنداشتند که اسبی آلود نام آن را می‌کشید. در هیأت قدیم، خورشید را سیاره‌ای می‌دانستند که به گرد مرکز عالم، یعنی زمین می‌گشت و طلوع و غروبش را در آب می‌پنداشتند و صورت آن در التفهیم چنین توصیف شده است: "مردی به دست راستش عصاست و بر او تکیه کرده و برو چون اسپری (=سپهر) است بر گردون و آن را چهارگاو می‌کشند و به دستش گرز و دیگر صورتش، مردی است، رویش چون طوق و عنان چهاراسبه گرفته دارد."

خورشید در ژاپن (سین و یانگ)

اگر چه در ژاپن، خورشید مادینه و ماه نرینه بود؛ آثاری از پرستش خورشید در تعدادی از نمادها مانند صلیب با پهلوه‌های مساوی، اسواستیکا، سه زانویی چرخان، آذین گل‌سرخ و چرخ، باقی مانده و از کشوری به کشور دیگر راه یافته است.

خورشید در بین‌النهرین

شمس، خورشید- خدای بین‌النهرین، نخست شکل یک ستاره چهارپر با چهار شعله یا پرتو را به خود گرفت. (سیپار، سده نهم پیش از میلاد) همچنین شکل آداد ADAD، توفان- خدا را داشت.

نقش آن را بر فراز دیرکی در مدخل پرستشگاه نصب می کردند. همچنین به عنوان حرز و تعویذ به کار می رفت .

خورشید در مصر

نماد خورشید در مصر، یک قرص ساده بود. کهن ترین خورشید- خدای مصری که مراسم عبادی او از اوایل دوره سلسله ای برپا می شد. به طور عمده در هلیوپولیس (شهر خورشید) مورد پرستش بود. بر دور قرص خورشید، یک اورایوس قرار داشت. با رع باهوروس، که ممکن بود همان نماد را داشته باشد، دارای پیوستگی هایی بود .

مصریان، مانند بعضی اقوام دیگر، عبور خورشید را از آسمان دارای سه مرحله یعنی، طلوع، اوج، غروب می دانستند و آن ها را به وسیله سوسک مصری، قرص رع و خدایان قوچ سر، مانند آمون AMUN و خنوم نشان می دادند.

خورشید در آتن

آتن Aten خورشید- خدا که پرستش آن در سلسله هجدهم به اوج خود رسید، به طرز شگفت انگیزی به صورت قرصی نشان داده شده است که پرتوهای طولانی خود را به سوی سرزمین می فرستد و هر پرتو به دستی ختم می شود و یک یا دو تا از آن ها یک عنخ می گیرد. قرص خورشید ممکن بود بر سر سایر خدایان، که عمدتاً به طریقی با رع پیوستگی داشتند، دیده شود؛ مثل گاوها، مقدس، آپیس و منهویس، هریشاف، خدای قوچ سر مصر میانه هائورگاو- الهه و مونتو، جنگ- خدای شهرت.

خورشید در اقوام هندواروپایی

پرستش خورشید در میان اقوام هندواروپایی شمالی در ریگ ودا دیده می شود که پنج خورشید- خدا را توصیف می کند و همه آن ها به شکل انسان هستند و بعضی از آن ها، گردونه های خرد را از عرض آسمان می گذرانند. آن ها عبارتند از میترا (مهر) که ساویتری Savitri زرین است، پوشن Pushan که از گله ها و رمه ها حفاظت می کند.

ویشنو و سوریا

ویشنو از کیهان در سه گام عبور کرد که نماد سه مرحله سفر خورشید از میان آسمان است. سوریای همه نگر، سرانجام خورشید- خدای برتر در آیین هندویی شد و پرستشگاه های بی شماری در هندوستان داشت. سوریا ممکن بود قرص خورشیدی داشته باشد یا یک شکوفه نیلوفر را که شباهت به

آذین گل‌سرخ خورشیدی داشت، به‌دست‌بگیرد. در اشیای متأخر مفرغی هاله‌ای نیز داشت. برای دیگر خورشید-خدایان به‌صورت انسان- هاله برای جنبه خورشیدی بود، اسیاکیامونی- چرخ.

خورشید در چین

آثاری از پرستش خورشید در میان چینیان دیده می‌شود که شاید به‌سبب نفوذ آیین زرتشتی بود که در سلسله تانگ به خاور دور رسید. اما در وهله اول، خورشید تجسم اصل نرینگی، یعنی یانگ بود و نماد امپراتور و اختیارات او. خورشید، یکی از دوازده زینت روی جامه‌های امپراتور بود و در آنجا قرص خورشید، یک کلاغ سه پا یا خروس را در میان داشت.

خورشیدگرفتگی و پادشاهی

رویداد خورشیدگرفتگی از جایگاه ویژه‌ای در میان رخدادهای طبیعی برخوردار است که همین موضوع نیز بیانگر نقش برجسته خورشید برای زمینیان است؛ بسیاری از اقوام کهن این رویداد طبیعی را پدیده‌ای نمادین دانسته و پدیداری آن را نشانه و نمادی از رویدادهای خوب یا بد در آینده برمی- شمردند؛ باورهای نویدبخش و یا هشداردهنده. از جمله این باورها پیوند و پیوست خورشیدگرفتگی با پادشاهی بود. بدین معنا که امپراتور تحت‌الشعاع امپراتوریس خود قرار گرفته که نماد او ماه (یین) بود. در ژاپن نیز خورشید را نزدیک به خانواده امپراتور می‌دانستند که خود را از نسل‌اماتراسو، خورشید- الهه شینتویی به‌شمار می‌آوردند. احتمالاً خورشید پرچم ملی ژاپن، به نام هینومارو Hinomaru (پرچم خورشید) از پرچم چینی گرفته شده باشد.

خورشید در کلیسا (مسیحیت)

گرایش کلیسای عیسوی کهن به تصاویر خورشید نیز تأملبرانگیز است. کلیسا برای جذب و دگرگونی مراسم کافران، خورشید و ماه و ستارگان را وارد هنر ساخت. خورشید و ماه همواره تصاویر ایرانی و یونانی خورشید-خدایان بود و از آنجا، بر روی سکه‌های رومی که امپراتور را به تصویر می- کشید، راه یافت. از همان جا نیز به تصاویر عیسای برتخت نشسته، منتقل شد که به عمد، از رسوم امپراطوری تقلید می‌کردند. در این زمان، عیسی به عنوان خورشید درستکاری شهرت داشت. خورشید و ماه نیز وارد منظره غسل تعمید عیسی و مصلوب شدن او شد.

مریم و خورشید

نشان دادن مریم عذرا با مفهوم بکرزایی او مربوط به اواسط سده هفدهم است و او را به‌صورتی نشان داده‌اند که ملبس به جامه خورشید و در زیر پای او ماه و بر سرش تاجی از دوازده ستاره است.

این خود توصیف از زنی است که در مکاشفات یوحنا آمده است و در قرون وسطی تصور می شد نمادِ مریم عذرا باشد. در تمثیلات رنسانس نیز، خورشید نشان حقیقت بود. (فرهنگ نگاره‌ای: ۲۰۷) "پرستش خورشید مابه الاشتراک بسیاری از ادیان و مذاهب است" (همان: ۱۰۳) رمزپردازی آتش معبد خورشید قوم اینکا Incase، هِرم خورشیدی در مکزیکو از تمدن قوم آزتک Azteque، اهرام مصر و قلعه مون سگورا Mentsegur مانوهای خورشیدپرست و بلندترین هِرم جهان موسوم به cholula واقع در پایتخت مذهبی قوم تولتک (Tolteque) سرخ‌پوستان مکزیک) و نیز از Helioplis خورشیدشهر، پایتخت نامدار و بلند آوازه سوریه باستان_ که هومر آن را به صورت جزیره‌ای از خاک سوریه واقع در ماورا "Ogygie" ستوده است_ و قلعه خورشیدی فرقه خاجیان (Rose_Croix) و خورشیدشهری که کامپانلا Campanella توصیف کرده است و ققنس (Phenix) یا هُما در آنجا زندگی می‌کند؛ همه تأییدی بر آن است. دین پارسی با اندیشه‌های ودایی پیوستگی و پیوندی تنگاتنگ دارد؛ میترا و اهریمن با میترا و آریامن Aryamane هندوان برابرند. میترا خورشید تابان است و آریامن خورشید شب، ستاره تاریک و دهشتناک. (رمزپردازی آتش: ۱۰۴)

خورشید در احکام نجوم

در احکام و منسوبات نجومی، خورشید پادشاهان ستارگان، کوکب شاهان و مظهر رفعت، قدرت، تکبر، عجب و نام و ننگ است. از بروج، اسد و از اقالیم، اقلیم چهارم و از روزهای هفته، روز یکشنبه، از فلزات زر و از رنگ‌ها زرد و زرین منسوب به خورشید است. به نوشته صاحب التفهیم، از گروهان مردم دلالت کند بر: ملکان و بزرگان و رؤیسان و سرهنگان و خداوند تدبیرهای بزرگ و قاضیان و حکیمان و جماعت های مردمان و از پیشه‌ها: استد و داد و دیافروختن. و از خُلق و خوی‌ها: خرد و معرفت و بزرگواری و کبر و پاکیزگی و حریصی بر شهرت و معروف شدن و قوّه و غلبه کردن و نیکنامی جستن و آمیختن با مردمان و دوست داشتن و تیزی و زودخشمی و زود پشیمان شدن از خشم و آرامیدن و بردباری. و از احوال‌ها و کردارها: حریری بر بار خدایی و ریاست به دست کردن و رغبت به گرد کردن خواسته [مال] و سخنگویی و زان جهان تیمار داشتن و قدرت جستن بر بدان و عاصیان. بدی کند و نیکی کند. برآرد و فرود آرد. قهر کند آن را که نزدیک اوست تا او را به بدبختی آرَد و به زندان افکند و بدی بدان کند و نیکبخت کند آن را که از وی دور بود و گر آفتاب به شرف خویش باشد دلیل آن ملکان بود که هستند و گر به هبوطش باشد بر آن که مُلک از او بوده است. بنا بر روایات اسلامی نیز آفتاب در روز رستخیز از مغرب طلوع می‌کند و سیاه است. گویند عیسی چون به آسمان رفت، در فلک چهارم بازماند و از این رو خورشید را همسایه یا همخانه مسیح دانسته‌اند. و از فلک چهارم به عنوان ایوان شمس الضحی و سپهر چارم نیز یاد کرده‌اند. در بعضی از داستان‌ها عزرائیل را نیز ساکن این فلک دانسته‌اند

قدما بر این باور بوده‌اند که پیدایش معادن برآیند و بازتاب آفتاب است و سنگ‌های مستعد بر اثر تابش آفتاب بدل به احجار کریمه خاصه لعل و یاقوت می‌شود چنانکه خواجه نصیرالدین طوسی در تنسوخ‌نامه، ص ۲۱ بدین موضوع تصریحاتی کرده‌است. در ادب فارسی نیز بازتاب این باور را می‌توان دید. مولانا نیز در مثنوی، دیوان و فیه‌مافیه بارها این مطلب علمی کهن را به‌صورت نمادین و تمثیل-گونه بیان کرده‌است: "...همچو آفتاب، نوربخش است. کار او عطا و بخشش است... سنگ‌ها را لعل و یاقوت و ذر و مرجان کند و کوه‌های خاکی را کان‌های مس و زر و نقره و آهن کند و خاک‌ها را سبز و تازه و درختان را میوه‌های گوناگون بخشد. پیشه او عطاست و بخشش. بدهد و نپذیرد..." در اینجا مولانا عالمان وارسته را به مهر جهان‌تاب تشبیه کرده‌است که سنگ‌های بی‌ارزش را به لعل و گوهر تبدیل می‌کند. عالمان پاک‌نهاد با دم گرم خود سنگ بی‌فرهنگ نفسانیان به گوهر گرانقدر معنا دگر سازند. (فیه‌مافیه، ص ۲۴) "...این آفتاب را می‌بینی که ...معادن زر و نقره و لعل و یاقوت از تأثیر او ظاهر می‌شوند.

شمس تبریز که سرمایه لعل است و عقیق ما از او لعل بدخشان و عقیق یمینم

(غزلیات شمس ۶۱۶)

شرف شمس

"شرف شمس" یک اصطلاح نجومی به‌شمار می‌آید و برخلاف برداشت نادرست بسیاری از افراد، نه نام سنگ و یا نگین انگشتی و دیگر زیورآلات است و نه نام دعا و طلسمی که بر روی سنگ عقیق زردحاکمی می‌شود؛ "شرف" یک اصطلاح نجومی است برای قرارگرفتن ستاره‌ها در برخی از برج‌های فلکی که نماد و نشان خجستگی، فرخندگی و خوش‌یمنی‌اند؛ و مقابل آن هبوط است.

هبوط

در اصطلاح احکام نجوم، موضعی از یک سیاره در منطقه البروج است هنگامی که آن سیاره تأثیر ضعیفی دارد و نشانه نحوس و بدطالعی است. مقابل آن "شرف" است که فاصله آن تا نقطه هبوط در منطقه البروج ۱۸۰ درجه و نشانه مبارکی و خوش‌طالعی است. در فرهنگ اصطلاحات نجومی به نقل از شرح منظوم بیست باب خواجه نصیرالدین طوسی در هبوط سیارات در هر برج چنین آمده‌است:

چون شرف گشت مر تو را معلوم در برابر بود هبوط نجوم

چون هبوط زحل به برج حمل وان برجیس برج جدی مثل

جای مریخ چون بود سرطان اندرو را تو هابط خوان

باز میزان هبوط خورشید است هابط برج خورشید ناهید است
 برج ماهی هبوط تیر اید عقرب ان مه منیر اید
 رأس هابط بود چو شد به گمان هم هبوط ذنب، تو جوزا دان

حذیقہ الحقیقہ آورده است:

بد و نیک فلک همه تلف است که هبوطش برابر شرف است

یا

ای فلک شمس شرف جاه تو باد بر افزون چو مه یکشبه

(فرهنگ ادبیات فارسی، محمدشریفی)

جایگاه خورشید در اشعار مولانا

انسان از نخستین دورانِ زندگانی و در سیر تکاملی خویش، همواره در پیوند و پیوستگی با طبیعت و عناصر طبیعی بوده و پاسخ بسیاری از نیازهای عمیق روانی و فطری خویش را در طبیعت جست-وجو کرده و یافته است. به سخنی دیگر، آگاهی و آرامش انسان در پیوند با طبیعت و خویشتن خویش است. با نگاهی ژرف به باورها، آداب، رسوم و مناسک ادیان و آیین‌های گوناگون، این درهم تنیدگی و پیوند ناگسستنی انسان با طبیعت و عناصر طبیعی را به روشنی می‌توان دریافت. آیین‌های درونگرایانه، نهانگرایانه و عارفانه نیز در سیر و سلوکی آگاهانه در پیوستگی و پیوندی ژرف با طبیعت و عناصر طبیعی بوده و در پی دیدار با هستی و خویشتن خویش‌اند.

در عرفان ایرانی - اسلامی نیز این پیوند به روشنی نمایان است؛ عناصر طبیعی به‌ویژه خورشید در عرفان از جایگاه والایی برخوردارند. عرفان که با سیر و سلوکی آگاهانه آغاز می‌شود برای رسیدن به سرمنزل مقصود در این راه بی‌نهایت و درنوردیدن تاریکی‌ها نیازمند روشنی است. بنابراین همواره وامدار خورشید، این ستاره سوزان و درخشان هستی است؛ گاه خورشید در وجود "هور پیران" پدیدار می‌شود و راهبری می‌کند و گاه ویژگی‌های آن دستاویزی برای آموزه‌های عرفانی می‌شود که هر دو درباره مولانا آشکار و روشن است.

مولانا از واژه‌های خورشید، آفتاب، شمس در تصویرسازی‌های شاعرانه بسیار بهره‌برده است و مانند دیگر شاعران از جمله خاقانی از پدیده‌های طبیعی به‌ویژه خورشید، تشبیهات و تصاویر شاعرانه زیبایی آفریده است. این تصاویر در آموزه‌های تمثیل‌گونه او دستاویزی برای توصیف حالات عرفانی، معشوق الهی، پیامبر اکرم، سیمای عارفان، وحدت و کثرت و... است. اما هنگامی که از تصویرسازی

خیال‌انگیز شاعرانه یا به عبارتی صُوَرخیال درمی‌گذرد؛ خورشید و آفتاب دو نماد عرفانی است و آن را برای "شمس" به کار می‌برد. با لحاظ نمودن جملگی ویژگی‌های اسطوره مهر و با نگرش عرفانی که بن‌مایه‌های آن باورهای مهری است، همه ویژگی‌های اسطوره مهر، خورشید را از آن پیر و راهنمای خویش، "شمس" می‌داند. مولانا در تشبیهات و تصاویر شاعرانه‌اش همواره پیوند خورشید با آفرینش را در نظر داشته‌است و از ویژگی‌های خورشید در بیان احوال عارفان بهره‌برده‌است؛ ویژگی‌هایی مانند روشنائی، گرمابخشی، روشنگری، آفرینش امید و زندگی.

خورشید منبع روشنائی

خورشید منبع نور و روشنائی است از این‌رو، راهبر، راهنما و هدایت‌گر است. مولانا پیامبران را به خورشید هدایت مانند کرده‌است؛ خورشید در بیان او، گاه رمزِ باطنِ اولیا و مردان کامل است که گمراهان را راه نشان داده و هدایت می‌کنند.

ابر آمد افتابِ انبیا گفت ای غش دور شو صافی بیا

(مثنوی: دفتر ۲، بیت ۲۸۷)

خورشید نماد و سمبل بخشنندگی

پرتوهای زیبا و طلایی خورشید یکسان بر هستی می‌تابد؛ از کوچکترین ذرات گرفته تا اقیانوس‌ها و دریا‌های بیکران از تابش خورشید بخشنده و ثمراتش بهره‌مند می‌شوند؛ گزافه نیست خورشید را نماد و سمبل بخشنندگی و مهربانی برشمرده‌اند. دو تعبیر "خورشید کرم" و "بحر جود" در کلام مولانا نیز دلالت بر همین ویژگی خورشید دارد.

چند خورشیدِ کرم فروخته تا که ابر و بحر جود اموخته

(مثنوی: دفتر ۱، بیت ۵۰۷)

خورشید زندگی‌بخش

از شعله‌های سوزان و آتشین خورشید آسمان، زندگی در هستی جان می‌گیرد و زبانه می‌کشد. بی‌گمان گرما و زندگی بخشی آن در هستی، در پرستش و جایگاه والا و سپندینه آن بی‌تاثیر نبوده‌است:

شمس هم معده زمین را گرم کرد تا زمین باقی حدث‌ها را بخورد

(مثنوی: دفتر ۶، بیت ۲۶۹۷)

خورشیدِ روشنگر

مولانا خورشید را با تعبیری چون "خورشیدِ حقایق" می‌خواند که افزون بر روشنگری طبیعی و آگاهی از همه امور، نظر بر آشکار کردن رازها در روز رستخیز دارد:

هست ذراتِ خواطِر و افتکار پیش خورشیدِ حقایق آشکار

(مثنوی: دفتر ۶، ۴۳۴)

خورشیدِ درمانگر

در علوم روان‌درمانی، در برابر تابش نور خورشید بودن، یکی از راهکارهای درمان افسردگی است. مولانا نور را عامل امنیت و درمانگر و التیام‌بخش دردها و بیماری‌های روحی بشر می‌داند.

لیک گر باشد طیبش نورِ حق نیست از پیری نقصان و دق

گر بمیرد استخوانش غرق ذوق ذره ذره اش در شعاعِ نور شوق

(مثنوی: دفتر ۵ ابیات ۹۷۴-۹۷۶)

مولانا بر این باور است که افسردگی روحی انسان با درمانگری خورشیدِ روان انسان‌های کامل، درمان می‌شود.

تن بُمُردت سوی اسرافیل ران دل فُسُردت رَو به خورشیدِ روان

(مثنوی: دفتر ۶، بیت ۲۱۸۳)

خورشیدِ امیدبخش

مولانا این اصل را بارها گوشزد کرده است که ایمان همچون خورشیدی رخشان موجب امیدواری می‌شود و خوش‌بینی را در افراد افزایش می‌دهد.

لیک خورشیدِ عنایت تافته‌ست ایسان را از کرم دریافته‌ست

(مثنوی: دفتر ۶، بیت ۲۲۸۰)

تابش خورشید بر انسان سبب افزایش جریان و حرکت خون در رگ‌ها شده و سبب گلگونی چهره می‌شود؛ در ادبیات زیبارویی و گلگونی چهره پیوندی نزدیک دارند؛ سرخرویی و خوش‌رویی از حرکات خون پدیدار می‌شود و سمبلی برای تجدید حیات است (جعفری، ۱۳۶۶: ۵۶۶)

می‌شود مُبدَل به خورشیدِ تموز آن مزاج بآرد بُردُ العُجُوز

(مثنوی: دفتر ۶، بیت ۱۲۸۹)

نور و روشنایی سرچشمه همه زیبایی هاست و هرچه نور قوی‌تر باشد زیبایی افزون‌تر و کامل‌تر است؛ مولانا خورشید را مظهر زیبایی دانسته است:

سرخ‌رویی از قرانِ خون بود خون ز خورشید خوش گلگون بود
بهترین رنگ‌ها سرخی بود وان ز خورشید است و از وی می‌رسد

(مثنوی: دفتر ۲، ابیات ۱۰۹۸-۱۰۹۹)

مولانا جبرئیل را آنگاه که بر مریم آشکار شد؛ مانند برآمدن خورشید از شرق توصیف می‌کند:
پیش او برست از روی زمین چون مه و خورشید ان روح الامین
از زمین برست خوبی بی‌نقاب ان چنان که از شرق روید افتاب

(مثنوی: دفتر ۳، ابیات ۳۷۰۳-۳۷۰۲)

مولانا کمال‌خواهی و کمال‌جویی انسان‌های کامل و اولیاء الهی را تجلی خورشید حق در وجود آن‌ها دانسته است درحقیقت، اوج و کمال معرفت را به خورشید تشبیه کرده است:

عشق ربّانی است خورشید کمال امر نور اوست خالقان چون ضلال

(مثنوی: دفتر ۶، بیت ۹۸۳)

مولانا به بینش‌افزایی خورشید نیز نظر داشته است؛ عبارت "خورشید بینش" در این راستا قابل‌بررسی است.

ان بُخاری غصه دانش نداشت چشم بر خورشید بینش می‌گماشت

(مثنوی: دفتر ۳، بیت ۳۸۵۵)

مولانا خورشید را تمثیلی از بزرگی و قدرت دنیوی و نمادی از قدرت الهی می‌داند:
چند گویی من بگیرم عالمی این جهان پر کنم از خود همی
گر جهان پر برف گردد سربه‌سر تاب خور بگدازدش با یک نظر

(مثنوی: دفتر ۱، ابیات ۴۳-۴۲)

و در آخر مولانا روان پاک انسان را چون خورشید می‌داند خورشیدی که در مکان نمی‌گنجد و از آن جا با اصل آفتابی خویش در پیوند است؛ زوالی هم ندارد.

حسن ابدان قوت ظلمت می‌خورد حسن جان از افتابی می‌چرد

(مثنوی: دفتر ۲، بیت ۵۱)

به روشنی، آشکار است که او بهترین و ناب‌ترین تشبیهات و توصیفات را برای "شمس" به کار برده - است؛ تعبیری با معانی والا و فراسویی، مانند خورشیدِ حقایق، آفتاب خیال، آفتاب باقی، آفتاب هر دو کون، خورشید خوب اسرار، خورشید بقاء، ... و افزون بر آن، خورشیدی که مولانا از ستایش و ستودن آن ناتوان است. در این تعبیر، شمس، خورشید و آفتاب از جایگاه یکسان و همسانی برخوردارند و این موضوع به ذهن متبادری شود که هرآنچه در پیشینه اسطوره‌ای، باستانی و عرفانی خورشید است؛ درباره شمس نیز مصداق داشته و رواست. در برخی ابیات بدون به کار بردن واژه ی "شمس" او را توصیف می‌کند.

ای آفتابِ باقی وی ساقی سواقی وی مشرب مذاقی انی و چیز دیگر

(غزلیات شمس: ۱۱۱۳)

ای آفتاب از تو خجل، در چه مشرقی؟ وی زهرِ ناب با تو چو حلوا، چگونه‌ای؟

(همان: ۱۰۲۰)

عجب مدار از آن کس که ماهِ ما را دید چو آفتاب در آتش، چو چرخ بی‌سروپاست

(همان: ۴۷۵)

هنگامی که واژه "شمس" را می‌آورد، شمس او همسان و هماهنگ با آفتاب و خورشید است؛ چه بسا خود آفتاب است که شمس را آفتاب می‌خواند.

شمس تبریز آفتابی آفتاب شمع جان و شمعدان را برشکن

(همان: ۲۰۱۱)

ای آفتابی آمده بر مفلسان ساقی شده بر بندگان، خود را زده، باری کرم، باری عطا

(همان: ۷)

در رخ آن آفتاب هر دو کون مست لایعقل همی‌کردم نظر

(همان: ۱۰۹۶)

بنما شمس حقایق! تو ز تبریز مشارق که مه و شمس و غطارد غم دیدار تو دارد

(همان: ۲۷۵)

خورشید حقایق شمس الحق تبریزی است دل روی زمین بوید، آن جان سمایی را

(همان: ۷۷)

در اساطیر همواره خورشید، همراه و ملازم پادشاهان است و گاه آن‌ها را به خورشید تشبیه و توصیف می‌کنند و گاه خورشید را به آن‌ها. مولانا نیز شمس را شاه می‌خواند:

ای شاه شمس مفخر تبریز بی نظیر! در قاب قوسِ قرب و در ادنی چگونه‌ای؟

(غزلیات شمس: ۱۰۲۰)

و در جایی دیگر "شاهِ عشق" خطاب اوست :

پیش آ تو شمع مفخر تبریز ، شاهِ عشق! کاین قصه پراتش از حرف برتر است

(همان: ۱۳۸)

جایی دیگر او را شهنشاه می‌نامد:

زهی عنقای ربانی شهنشاه شمس تبریزی که او شمسی ست نی شرقی و نی غربی و نی در جا

(همان: ۳۹)

و در غزلی دیگر "شاه شهی بخش جان":

شاه شهی بخش جان، مفخر تبریزان ان که در اسرار عشق همنفس مصطفاست

(همان: ۱۴۵)

و سلطان سلطاناتان جان در غزلی دیگر:

سلطان سلطاناتان جان، شمس الحق تبریزیان

هرجان از او دریا شده، هر جسم از او مرجان شده

(همان: ۸۴۲)

به سبب پیوند پادشاهی با خورشید، پادشاهان اساطیری دارای فرّ یا هاله ایزدی‌اند؛ مولانا نیز با عبارت "خورشیدفر" شمس را می‌خواند:

هرچند شادم در سفر در دشت و در کوه و کمر

در عشقت ای خورشیدفر در گاه و در بی‌گاه من

(همان: ۱۸۰۷)

"از نگاه و نگرش مولانا به شمس می‌توان دریافت نگرش او به شمس، همانند پرستش خورشید در اساطیر است، شمس تبریزی در ذهن مولانا به‌حدی اساطیری است که موبه‌مو با اساطیر مربوط به آفتاب مطابقت دارد." (شمیسا: ۱۹۱)

"شمس برای مولانا حکم ایزد مهر برای مهریان را دارد. به‌گونه‌ای که خورشید در وجود شمس از مرز انسان کامل فراتر رفته‌است؛ خورشید نمادی از تجلی خداوند در وجود شمس است و همان‌گونه

که در بسیاری از آیین‌ها و اساطیر جهان، خورشید جایگزین ذات پروردگار می‌شود، استمرار آفرینش را به نمایندگی از سوی او بر عهده می‌گیرد." (غراب: ۱۳۸۴: ۸)

جز قصه شمس الحق تبریز نگویید از ماه مگویید که خورشید پرستیم

(غزلیات شمس: ۵۴۰)

برخلاف برخی برداشت‌ها که مولانا به "شمس‌پرستی" پرداخته - در راستای خورشیدپرستی اسطوره‌ای - تا از این رهگذر به خویشتن خویش و پس از آن به خداوند برسد؛ باید گفت شمس تنها نمودی از ایزد مهر است، یا به سخنی دیگر، شمس نمود جسمانی و این جهانی ایزد مهر، برای مولاناست و گویی خورشید، تجلی ایزد مهر در وجود شمس است. درحقیقت راهبر، راهنما و پیر و مراد مولانا ایزد مهر است. ایزد مهر "هور پیر" مولاناست که او را از ژرفنای هستی‌اش در آسمان اندیشه و اسطوره راه نشان‌داده و راهبر بوده‌است.

خاقانی شاعر صبح

خاقانی شروانی از چکامه‌سرایان ادب پارسی در قرن ششم است که یکی از برجسته‌ترین ویژگی شعری او به‌کارگیری گسترده انواع علوم و فنون از جمله دانش ستاره‌شناسی یا نجوم است. خاقانی علم نجوم را به‌خوبی فراگرفته‌بود و با استعداد سرشار، معلومات گسترده و ذهن خلاق و مهارت کم - نظیر و طبع روانش از اصطلاحات نجومی، احکام و ظرافت‌های این دانش در اشعارش بهره‌برده‌است:

زد نفس سربه‌مهر صبح ملمع‌نقاب خیمه روحانیان کرد معبر طناب

(خاقانی، شماره ۱۳: بیت ۱)

صبح ملمع‌نقاب، صبح رنگین‌نقاب کنایه از پرتو زرین آفتاب است.

چرخ گویی دکان قصابی است کز سحر تیغ خون‌فشان برخاست

(خاقانی، شماره ۱۸: بیت ۳۴)

تیغ خون‌فشان استعاره از پرتو آفتاب است. پرتو آفتاب در هر دو بیت اشاره به ایزد مهر دارد.

چه سبب سوی خراسان شدتم نگذارند عندلیم به گلستان شدنم نگذارند

مشتی‌وار به جوزای دو رویم به وبال چه کنم چون سوی سرطان شدنم نگذارند

او سرگردانی در ری به سبب بیماری را که نه روی رفتن به شروان و نه مجال رفتن به خراسان دارد، به تصویر کشیده‌است. در اینجا سرطان استعاره از خراسان است و جایگاه شرف مشتری است.

استعارات و تشبیهات شاعر از خورشید کم‌نظیرند و با کمی دقت و ژرف‌نگری درمی‌یابیم که هریک از تشبیهات و استعاره‌ها به یکی از اصطلاحات و باورهای نجومی مربوط به خورشید اشاره کرده‌است که با باورها و اعتقادات اساطیری و دینی همراه است. ترکیبات تصویری در شعر خاقانی شروانی منحصر به خورشید نیست؛ استعارات و تشبیهاتی درباره صور فلکی، افلاک نه‌گانه و سیارات هفت‌گانه نیز به چشم می‌خورد، اما خورشید در شعر او جایگاه ویژه‌ای دارد:

صبح‌وارم کافتابی در نهان آورده‌ام افتابم کز دم عیسی نشان آورده‌ام

(خاقانی، شماره ۷۰: بیت ۱)

عیسی در آسمان چهارم با خورشید هم‌خانه است، به این جهت می‌گوید که از دم و نفس عیسی نشان آورده‌ام

خورشیدپرست ——— بــــودم، اول اکنون، همه میل من به جوزاست

(خاقانی، شماره ۵۴: بیت ۳)

خورشیدپرستی به کنایه از یکتاپرستی به‌کاررفته‌است؛ زیرا خورشید در آسمان تنهاست. خورشید استعاره از یار یگانه نیز هست. گرایش به جوزا کنایه از دوگانه‌پرستی است، زیرا جوزا دویکر است بدر و آفتاب. (کزازی: ۷۷۷)

شمس را خوان بره نیست شرف شرف شمس به واو قسم است

(خاقانی، شماره ۳۴: بیت ۵۸)

وین پرده گر نه چرخ رفیع است، پس چرا سَعْدُالسُّعُود را شرف اندر قِرانِ اوست؟

(خاقانی، شماره ۲۷: بیت ۶)

سَعْدُالسُّعُود کنایه ایماست از برجیس که خجسته مهین است. شرف واژه‌ای اخترشناسی است، در برابر هبوط و آن برجی از برج‌های دوازده‌گانه است که اختر در آن، در بیشترین توانایی و کارایی است؛ آن برج را خانه این اختر می‌نامند. خانه شرف برجیس خرچنگ است. قِران، در بیت، در معنی نزدیکی و پیوند است؛ اما، چونان واژه‌ای ویژه در اخترشماری، با سَعْدُالسُّعُود و چرخ ایهام تناسب می‌سازد؛ قِران برجیس با اختری دیگر را «قِران سعد» می‌نامند و قِران او را با ناهید، «قِران سعدین»؛ اگر قِران به تنهایی گفته‌شود، از آن قِران برجیس و کیوان در نظر است:

قِران‌ها چه باشد؟ قِران گرد آمدن بُود و این دو ستاره را باشد آنکه بیشتر، هرگاه که به یک جای گردآیند از درازای برج؛ ولکن قِران مطلق بر گردآمدن زحل و مشتری افتد؛ و به هر بیست سال یک‌بار بُود و او را قِران کوچک خوانند... (کزازی: ۱۵۸)

بره زین سو ترازوی زان سو چرب و خشکی از میان برخاست

(خاقانی، شماره ۱۸: بیت ۳۵)

بره، برج حَمَل نخستین برج فلکی است، و ترازو، میزان. هفتمین برج فلکی است که مقابل بره (حمل) قرار دارد. پس بره در برابر ترازو قرار دارد و ایهام دارد که چرخ به دکان قصابی مانند است که بره را می‌کشد و در ترازو می‌نهد و از سحر کشتار با تیغ خونفشان جریان دارد. ابوعلی سینا بر در دکانی نشسته بود. مردی روستایی بره‌ای بر دوش داشت و می‌گذشت، ابوعلی گفت: "بره بگذار و بها بستان" روستایی گفت: "تو مرد حکیمی و دانی که بره در برابر ترازوست". یعنی برج حمل در برابر میزان قرار دارد و بره را باید در ترازو نهاد و وزن کرد. (کزازی، ۲۸۴)

از استعارات و تشبیهاتی که خاقانی درباره خورشید به‌کار می‌برد، همچنین تسلطش بر علم نجوم برمی‌آید که نگرش و باور او به خورشید به‌ویژه شرف شمس نگاهی اساطیری و کهن است. آیین‌های باستانی و کهن‌الگوها زنده و پویا، سیال و خیال‌گونه در بستر فرهنگ‌ها و ادیان در حرکت‌اند و به گونه‌ای نو و تازه رخ نشان می‌دهند. از این رو، رخداد نجومی شرف شمس و باوری که میان ایرانیان و مسلمانان رایج است را برگرفته از کهن‌الگوها می‌شماریم که ریشه در جایگاه اساطیری خورشید دارد و نمادی از نمادهای آیین مهری است.

"بسیاری از آیین‌های کهن، وابسته به رابطه بشر با جهان طبیعت بود؛ چنین احساس می‌شد که اشیای طبیعی دارای قدرت یا صفتی اسرارآمیز و الهی معروف به کامی (kami) هستند که مرکزی برای ستایش می‌شد." (بایار: ۳۲۱)

به نظر می‌رسد خورشید با توجه به جایگاه قدر قدرتی که در هستی دارد، دارای قدرتی شگرف و شگفت‌انگیز ماورایی و الهی است، از این رو حکیمان بر این باورند که نوزدهم فروردین ماه، نخستین روزی است که خورشید بر زمین تابیده و تاریکی و سیاهی به اذن خداوند، روشن و سرشار از نوری الهی می‌شود، آن‌ها بر این باورند که در این روز، موکلان خورشید به زمین می‌آیند تا نظاره‌گر ثمره مهر جاودانه خداوند به انسان باشند و به آن برکت دهند. عابدان و پارسایان در آغاز هر سال، پاکیزه، جامه نو و آراسته به تن پوشانده، برای خوشنودی پروردگار مهربان و سپاسگزاری از بهار، نیت کرده نوزده روز، روزه‌دار باشند؛ پس از آن در روز نوزدهم فروردین ماه (نوزده حمل) قلم به دست گرفته و به زبان و خطی باستانی، دعایی را بر روی عقیق زرد رنگ حکاکی می‌کنند زیرا بر این اندیشه‌اند که این دعا گشایش کارها، رزق و روزی بیشتر، کامیابی، تندرستی و رستگاری را برای انسان به ارمغان می‌آورد. شیخ بهایی برخی خواص اسم اعظم حک‌شونده بر شرف شمس را اینگونه برشمرده است:

اسم خاصی است که اسرار جهان هست در کنز حروفش پنهان

کس چه‌داند که چه اسرارست این خاصه زمره ابرارست این

لفظ این اسم چو تکرار کنی	چون به ادب و ادب کار کنی
قفل هر کار گشایی به مراد	گردی از فیض، مداما دلشاد
چهارده نفع رساند این اسم	اولین، آنکه گشایی تو طلسم
دشمنت نیست شود چون سیماب	بندگردد به دمیدن سیلاب
گر بخوانی ز سر صدق و یقین	کشف‌گردد همه گنج زمین
جَنیان همه با تو مصاحب گردند	اولیا جمله به تو پیوندند
جمله خلق سرافکنده تو	قیصر روم شود بنده تو
همه خلق مطیعت گردد	کیمیا نیز نصیبت گردد
هیچ علمی به تو مشکل نشود	یک زمان حق ز تو غافل نشود
متصل با لب خندان دل شاد	دین و دنیای تو گردد اباد
لیک، هر کس به طریقی دیگر	دارد از حالت این اسم خبر
سر اسماء حروفش به تمام	نتوان گفت مبادا که عوام
مطلع گشته بدان کارکنند	خلق را بیهوده آزارکنند

و درباره چگونگی نوشتن آن بر سنگ می‌گوید :

اولی خاتمی همی باید	که بود پنج گوشه آن خاتم
لیک شرط نوشتنش این است	که نراند بر آن دوباره قلم
بنویسد عقیب آن سه الف	که صد و یازده بود برقم
بر سر هر سه چون سنان مدی	بکشد انچنان که نبود خم
بعد از آن میم بی دمی باشد	که بود کور و چشم او بر هم
پس بود نردبان سه پایه	که نباشد از آن زیاد و نه کم
بعد از آن چهار الف بود هم سر	چون انامل ستاده پهلوی هم
هست انگاه ها و پس واوی	که بود کج به هیات محجم

سیزده حرف باشد این صورت هر یکی در صفا چو باغ ارم
چهار حرف وی است از تورات چار ز انجیل عیسی مریم
پنج حرف دگر ز قرآنست اسم اعظم همین بود فافهم
ای تویی حامل چنین اسما ایمنی از همه بلا و سقم
نگزد مار و عقربت هرگز نشوی تا تویی غمین و دژم
از وبا و علل تو آزادی وز تب و درد جملگی الم

و همچنین نکاتی که در نگاشتن دعای شرف‌الشمس باید به کار گرفته شود. (حسن زاده آملی: ۷۹۸)
منابع معتبری که درباره شرف شمس نکاتی را بازگویی کنند:

۱- شیخ بهایی در کتاب سرّ المستر بیان کردند که این ذکر باید در روز ۱۹ حمل که برابر با ۱۹ فروردین است، در ساعات مشخص شده بر روی عقیق زرد و در صورت وجود نداشتن عقیق زرد بر روی کاغذ رنگی زرد نوشته و همراه شخص شود.

۲- در کتاب «جنه الوافیه» معروف به «مصباح کفعمی» درباره خواص شرف شمس نقل شده است که این حروف شکل اسم‌های اعظم خداوند است.

۳- در کتاب «هزار و یک نکته»، نکته ۹۷۷، حسن زاده آملی نیز مطالبی درباره شرف شمس آمده است.

۴- در کتاب ریحانه‌الادب هم زیر اسم "ابوالبدر" از دانشمندان قدیم شهر اردبیل، به نقل از او توضیح مفصلی درباره خواص شرف شمس آمده است. همچنین درباره حروف آن، اشعاری به امیرالمومنین (ع) منسوب است و در روش نوشتن این حروف توضیحاتی بیان شده است. (مدرس تبریزی، ۱۳۷۴، ج ۷: ۲۴-۲۳)

۵- مبشر کاشانی در کتاب خود به زمان و آداب و نحوه نگارش این ذکر اشاره کرده است.

۶- در کتاب «جواهر مکنونه» که از کتب خطی اذکار است به فواید شرف شمس پرداخته شده است.

۷- در کتاب «السحاب الّٰهالی» تألیف سیدعبدالله بوشهری درباره خاصیت شرف شمس مطالبی آمده است

این ذکر از علوم غریبه است و از جمله خواص شرف شمس می‌توان به دفع فقر و بیماری‌ها و حفاظت از دارنده آن در برابر گزند جانوران و ایمنی از بلایا و دریافت عزت و بزرگی اشاره کرد.

نتیجه

آیین‌های باستانی و کهن‌الگوها بسیار دیرپا و ماندگارند نه تنها از میان نمی‌روند، بلکه خود را با فرهنگ و آیین‌های روزگار سازگار کرده و زندگی را در زمان و بستری دیگر تجربه می‌کنند. آیین اسرارآمیز و پرابهام مهر نیز از این قاعده پیروی می‌کند. با گذشت هزاران سال فرهنگ و باورهای ایرانیان ریشه در کهن‌الگوهای مهری داشته و وامدار آیین یادشده است. به عبارتی دیگر، بسیاری از باورهای دینی و مذهبی ریشه در اساطیر و کهن‌الگوها دارند.

همسانی برخی از آیین‌ها و کهن‌الگوها با مناسک دینی و مذهبی ادیان، شگفت‌انگیز است و نقش حضور آن‌ها در باورهای دینی غیرقابل انکار است. نگاهی گذرا به مناسک برجسته برخی از آیین‌ها این موضوع را تأیید می‌کند:

عید قربان در اسلام که فلسفه آن دستور الهی قربانی کردن اسماعیل به دست ابراهیم پیامبر است و یکی از مناسک حج است؛ اسطوره قربانی کردن گاو به دست ایزد مهر را فریاد می‌آورد و هر دو به قربانی کردن نمادین نفس و وابستگی‌های مادی اشاره دارد.

ماجرای گرفتارشدن ابراهیم خلیل در آتش خشم نمرودیان به پادافراه یکتاپرستی و گلستان شدن آتش به خواست خداوند، آزمون آتش مهران، و گرم را به ذهن متبادر می‌کند عصای شگفت انگیز موسی، پیامبر قوم یهود که گاه ماری خشمگین می‌شد و گاه دریا را به خشکی بدل می‌کرد؛ عصای ایزد مهر ایرانیان را به خاطرم می‌آورد.

غار حراء محل نیایش پیامبر، غارهای مهران که محل برگزاری آیین‌ها و مناسک مذهبی این آیین بوده است؛ را به یاد می‌آورد.

معراج پیامبر عروج مهر به آسمان را تداعی می‌کند. بانوی آب و آینه فاطمه پیامبر، آنایتا الهه آب‌ها و امام حسین و معجزه آب در کربلا، جاری شدن آب از صخره با تیر ایزد مهر را فریاد می‌آورد.

پیشوایان دینی و پیامبران، هور پیران و ماه پیران آیین مهری را و جشن شش‌روزه مهرگان، آفرینش شش‌روزه زمین و باور آمدن موعود و نجات‌دهنده و فریادرس در ادیان مختلف، سوشیانت زرتشت، ماشیح یهود، مسیح مسیحیان و امام زمان، مهدی موعود در اسلام و؛ فرشگرد آتش‌سوزی بزرگ در آخرزمان اساطیری را به تصویر می‌کشد.

بنابراین ریشه بزرگداشت "شرف شمس" و انجام آیین‌های پیوسته با آن را می‌توان در کهن‌الگوی دیرپا و ماندگار آیین مهر و اسطوره ایزد مهر دانست و یکی از نمادهای برجسته این آیین رازآلود و نهانگرایانه.

منابع و مأخذ

- (۱) هال، جیمز. فرهنگ نگاره‌ای نمادها در فرهنگ شرق و غرب. ترجمه رقیه بهزادی، تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۹۰
- (۲) حسن‌زاده آملی، حسن. هزار و یک نکته. تهران: مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۶۵
- (۳) شریفی، محمد. فرهنگ ادبیات فارسی. تهران: انتشارات فرهنگ نشر نو، معین، ۱۳۸۷
- (۴) بایار، ژان پیر. رمزپردازی آتش. ترجمه جلال ستاری. تهران: نشر مرکز، ۱۳۹۴
- (۵) رضی، هاشم. آیین مهر (میتراسم). تهران: انتشارات بهجت، ۱۳۷۱
- (۶) زمانی، کریم. شرح کامل فیه‌مافیه: گفتارهایی از مولانا جلال‌الدین بلخی. تهران: معین، ۱۳۹۰
- (۷) مولانا، جلال‌الدین بلخی. مثنوی معنوی. به اهتمام رینولد نیکلسون؛ با مقدمه بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: نشر ثالث، ۱۳۷۹، چاپ سوم
- (۸) مصفا، ابوالفضل. فرهنگ اصطلاحات نجومی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۱
- (۹) سجادی، ضیاء‌الدین. شاعر صبح: پژوهشی در شعر خاقانی شروانی. تهران: سخن، ۱۳۷۳، چاپ نهم.
- (۱۰) کزازی، میرجلال‌الدین. دیوان خاقانی. تهران: مرکز، ۱۳۹۳، چاپ سوم.
- (۱۱) ----- . گزارش دشواری‌های دیوان خاقانی. تهران: مرکز، ۱۳۹۲، چاپ هشتم.
- (۱۲) شمیسا، سیروس. مولانا و چند داستان مثنوی. تهران: قطره، ۱۳۹۴